

به بهانه استعفای ظریف از تقی روزبه

بحران در فرایند بازتولید قدرت!



استعفای ظریف در داخل ایران عملاً تبدیل به زمین لرزه ای سیاسی با ابعاد بین المللی برای رژیم شد. بسیاری وقایع این رویداد را لحظه به لحظه از نزدیک دنبال کردند. چه از سوی مخالفین یا موافقین نظام و از داخل یا خارج. در درون ساختار قدرت تلاش های پشت پرده گسترده ای برای حل ولو موقتی این مشکل و کنترل بحران جریان شروع شد. ورود قاسم سلیمانی به صحنه از آخرین پرده هائی از این دست تلاش ها بود. نشست فوق العاده کمیسیون سیاست خارجی مجلس و موضوع تشکیل جلسه فوق العاده غیرعلنی مجلس در مورد بحرانی که به طور مستقیم پای دیدار خامنه ای و اسد را هم به عنوان یک طرف ماجرا به میان می آورد آن از جمله بود. بازار انتشار خبرهای استعفا و تکذیبها و گمانه زنی ها بسیار داغ بود. روزنامه ای که جرئت کرده و تیتر «مهمان ناخوانده» را بر پیشانی خود زده بود بلافاصله توقیف شد. گرچه حجم فشارها و تکانها چنان بود که استعفای ظریف نتوانست بیش از یکی و دو روز دوام بیاورد، با این همه همین یکی دو روز کافی بود که گوشه ای از ابعاد بحران و جنگ و تنشهای جاری در درون ساختار قدرت را به روی صحنه بیاورد. دیگر شدت و حجم بحران چنان است که حذف صورت مساله هم قادر به پنهان سازی بحرانی نخواهد بود که در حال سرباز کردن است.

تکثیر وقوع این نوع تنشها خود یکی از نشانهای مهم تعمیق بحران است، اما آن چه که در این میان مهم است نه دنبال حوادث دویدن که توجه به عمق و مختصات بحرانی است که در پشت این هیاهوها در جریان است و زمین لرزه سیاسی هم دقیقاً پژواک همین بحرانی است که همه این نشانه ها دال بر آن هستند. از همین رو بجای خیره شدن صرف بر رویه ها و لایه های فوقانی و لاجرم اجتناب از روزمرگی و رفتارهای واکنشی و خرد، لازم است به عمق روندها و لایه های زیرین تمرکز

پیدا کرد و در جهت صورت بندی بندی معطوف به ریشه ها تا بتوان در چارچوب آن، آن هم در شرایط حساس کنونی اندکی از روزمرگی ها فاصله گرفت و به رفتارها و کنش گری متناسب با وضعیت خطیرکنونی پرداخت.

مساله چیست؟: دیگرادامه شیوه تاکنونی چه به لحاظ سیاست ها و راهبردهای عمومی بخصوص در عرصه بین المللی و چه در عرصه مناسبات درونی ساختار قدرت به شکل موجودش ناممکن و یا بهتر است بگوئیم بحرانی و مساله ساز شده است و این دو بطورتنگاتنگی به هم تنیده هستند. شدت بحران های گوناگون که بطورهزمان زبانه می کشند چنان است که رژیم ایران را به نقطه دراماتیکی رانده می شود که مطابق آن باید بین دو گزینه سرنوشت ساز یکی را انتخاب کند. در خلاصه ترین کلام می توان در چارچوب نظریه بحران در بازتولید قدرت خودویژگی بحران در لحظات کنونی را در دو فاکتورمربوط به ضرورت بازنگری در رویکردهای راهبردی و نیز باز تنظیم مجدد ساختار قدرت متناسب با آن شناسائی کرد:

در محور نخست رژیم باید تصمیم بگیرد که آیا می خواهد با اعلام شکست برجام وارد دوره پسابرجام با همه پی آمدهای بزرگ و سنگین و اجتناب ناپذیر آن -از شروع غنی سازی تا میلیتاریزه شده هرچه بیشتر با تقویت موشک با لیستیک و تداوم سیاست های تهاجمی منطقه ای و تا آن چه که خود آن را اقتصادمقاومتی و درون زا در برابر جنگ اقتصادی تمام عیار دشمنان توصیف می کند و نیز کنار گذاشتن آن چه که سیاست تعامل با اروپا خوانده می شود، بشود یا آن که وارد تعاملی واقعی وجدی با اروپا و قدرت های جهانی برای مذاکره و بده و بستان سیاسی. در واقع وارد برجام دوم بشود (در پذیرش برجام اول هم سال های سال جمهوری اسلامی با مذاکره و توسط کسانی چون جلیلی بازی می کرد تا آن که حاضر شد زیر فشارها جام زهر به نوشد و البته با وجود او با ما به یک باخت نسبتاً آبرومندانه ای تن بدهد که اکنون حتی آن هم در دسترس نیست). پس اعلام پایان برجام اول، ورود به مرحله ماقبل برجام یا ورود به برجام دوم و نوشیدن زهر جدیدی را می توان را عنوان این دوره راهی تلقی کرد. این که قاسم سلیمانی که خود یکی از کاندیدهای دوره پسافرجام برای اداره کشور محسوب می شود، بلافاصله پس از باصطلاح پا به میدان گذاشتن برای باصطلاح ریش سفیدی جهت آشتی «ظریف» ، به کسانی می تازد که بدنبال تحمیل برجم دوم هستند تصادفی نیستند.

بحران در مکانیزم سوخت و ساز (متابولیسم) حکومت اسلامی!

از آن جا که قدرت داده ای پیشینی و ثابت، و استعلائی آن گونه که خودرژیم مدعی است نیست، دایما در معرض فرسایش قرارداشته و نیاز به بازتولید دارد و دامنه این فرسایش و نیاز به بازتولید در دوره های بحرانی دو چندان می شود. نا گفته نماند که رژیم شاه بدلیل فقدان چنین مکانیزمی بود که بدان شکل فروپاشید. در حکومت اسلامی مکانیزم بازتولید قدرت ویژگی های خود را داشته است که ورودبه آن خارج از حوصله این نوشته است و آن چه که در اینجا مدنظر است این است که اکنون با پدیده «بحران در بازتولید قدرت» مواجهیم. وقتی از بحران در بازتولید قدرت صحبت می شود، باید توجه داشت که مناسبات درونی ساختار قدرت تنها یکی از مؤلفه های آن است، مولفه مهم و البته تعیین کننده دیگری چون شکاف بین حاکمیت و مردم که منبع اصلی تولید قدرت محسوب می شوند و یا مناسبات بین المللی و... هستند که ورودبه آن ها نیز خارج از حوصله این نوشته است.

جمهوری اسلامی تاکنون در دوره های گوناگون و در تناسب با بحران های که با آن مواجه بوده است، با ترکیبی از مکانیزم قبض و بسط در ساختار قدرت هم چون پمپاژخون در بدن نظام دوام آورده است. اما نکته مهم آن است که اکنون خودهمین چرخه حیاتی زیست است که با بحران ساختاری و بی سابقه ای مواجه شده است (بخشا به دلیل آنتروپی و کهولت اجتناب ناپذیری که هیچ سیستمی را از آن گریز نیست): از یکسو رژیم پس از یک دوره انبساط در آستانه ورود به دوره انقباض که مترادف با فشرده ساختن قدرت است قرارگرفته که نیازی ضروری برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ انسجام و شاکله اصلی ساختار قدرت محسوب می شود، و از سوی دیگر درست همین مسأله یعنی ورودبه چرخه انقباض و متحقق ساختن خود با بحران و چالش بزرگ و نفس گیری مواجه شده است. در حقیقت توصیف و تشریح همین چالش یعنی درنگ بر خودبحران متابولیستی و دشواری و توان لازم برای انجام چرخه قبض است که موضوع یک تحلیل مشخص از وضعیت مشخص را تشکیل می دهد. در سطوربعدی به دلایل این که چرا چرخه بحران و ورودبه دوره قبض این بار حتی با موارد گذشته، که آن ها هم به نوبه خود هرچه به جلوترآمده ایم بحرانی تر شده اند مثل بحران ۸۸ بالکل متفاوت است.

در محوردوم: ورودبه فازانقباضی به معنی بهم زدن موازنه تاکنونی ساختار قدرت است که پس از دوره احمدی نژاد که مترادف با قبض ساختار قدرت بود و با ورود به دوره بسط عروج روحانی و عناصر نزدیک به تیم رفسنجانی، برای حل انباشت بحرانی که رژیم را در برگرفته

بود، شکل گرفت. طبیعی است که در این صورت دیگر روحانی و ظریف که نماد دوران برجام و مشخصه این دوره از انبساط سیاسی بوده اند فی الواقع تاریخ مصرفشان رو به اتمام است. سرعت رشد بحران و سیر حوادث حتی مجال نمی دهد که تا سال ۱۴۰۰ صبرکنند. دوره انقباض به معنی فشرده شدن قدرت و انطباق تازه ای بین شکل و مرکز و بسود این دومی است و گرنه امکان بقاء وجود ندارد. دوره انقباض مکانیزم ها و سازوکارهای متناسب خود را دارد و اگر نتواند شکاف هایش را متناسب با وضعیت جدید ترمیم کند می تواند همه بلایی را به سرش بیاورد که بر سربلوک شرق آمد و قدرت های مرکزی از هم پاشاند. از همین رو اراده معطوف به بقاء در چنین حالتی خواهان فشرده کردن هرچه بیشتر قدرت است (معنای دیگر آن در حکومت اسلامی به معنی بستن فضا و انسداد سیاسی و بی معنا تر کردن بخش باصطلاح انتخابی و بروی صحنه آوردن مهره ها و کارگزاران اخص بخش دولت پنهان است). در این حالت دولت واقعی (بدنه کوه یخ) باید بیش از پیش مرئی تر شود و به قدرت رسمی و بخش «انتخابی» دست اندازی کند تا بتواند باصطلاح نظام را از گزندها و گردنه های بزرگی که در برابرش دهان گشوده اند عبور دهد. تبدیل شدن اقتصاد به صحنه جنگ اقتصادی، سرداران جنگی و سپاهی و سرسپرده و بهره مندان به منافع اقتصادی-سیاسی ولایت فقیه و سیاست های متناظر با آن را از جمله دیپلماسی جنگی و یا مسدودسازی شبکه های مجازی و غیره را می طلبد و ... سپردن زمام اداره دولت و دیپلماسی به دست «خودی ترها» و سرداران اقتصادی و دیپلماسی از مصادیق این نوع فشرده گی است. شکل و محتوا باید باهم انطباق پیداکنند و این به معنی آن است که دوگانگی دوره های باصطلاح انبساطی دیگر غیرقابل تحمل می گردند. البته چنین فرایندی از مدتها پیش با مداخله هرچه بیشتر خامنه ای در امورات روزمره و ورود تشخیص مصلحت و سپاهیان و ایجاد کمیته هم آهنگی و تصمیم گیری های اجرائی مهم توسط سران سه قوه و ... شروع شده است. در حقیقت استعفای ظریف بازتابی است از همین فرایندی که دیگر تحمل مهره های سرسپرده ای هم چون ظریف ها را هم درآورده است و اگر او نمی تواند فرامین دولت واقعی را مو به مو اجرا کند باید جای او را سیاستمدارانی امثال سلیمانی ها و قالی باف ها و جلیلی ها و ولایتی ها و ضرغامی ها ... بگیرند. مسأله هم فقط ظریف نیست. تهدیدوزیر جوان توسط دادستان در مورد کم کاری وی پیرامون مسدودسازی دنیای مجازی و فیلترینگ ها، و پرونده سازی برای محاکمه وی به گفته وی به دلیل نافرمانیش در برابر فرامین رهبری، نمونه دیگری از این نوع تقابل هاست و بقیه وزراء هم به همین نحو. چندی پیش وزیر صنعت و معدن از اعلام آمادگی سپاه برای حل مشکلات اقتصادی (و

از جمله قطعه سازی های خودرو) استقبال کرد و این درحالی است که روحانی ضمن انتقاد از مداخله ارگان های دیگر در اموروظایف وزارت خارجه (که موجب اعتراض ظریف بوده است) و این که وزیرجوان هم نباید تن بدهد، نسبت به مداخله سپاه در اموراتصادی با این ادعا که خودرهبرهم مخالف آن است انتقادکرد. منازعات کنونی در چارچوب منازعاتی صورت می گیرد که مطابق آن، آن طور که ضرغامی هم اظهارداشته است، با افزایش نابسامانی های اقتصادی و فشارهای جهانی کلا گرایشی در درون ساختارقدرت شکل گرفته است که مسؤلیت این گونه امور به بنیادها و سپاه ونظایران واگذارشود که ظاهرا خامنه ای با آن مخالفت کرده است، اما در موردآن بطورپیوسته گزارش ها و اخبارمتضادی درج می کند. چنان که آخرین آن این سخنان فرمانده ستادارتش است که اعلام داشت بزودی خبرهای خوبی در موردخروج سپاه از عرصه های اقتصادی خواهید شنید! قبلا هم او گفته بود کارسپاه بنگاه داری نیست...

بهرحال فارغ از کشاکشی که در این عرصه جریان دارد، فرق منازعات کنونی با گذشته آن است که اختلافات اکنون به صف آرائی پیرامون بین دو گزینش راهبردی با جهت گیری ها و پی آمدهای متفاوت گره خورده است که باید با هم تعیین تکلیف کنند. رژیم در شرایط حساس و خطیرکنونی قادر به تحمل حتی سیرطبیعی و روتین «دوگانگی» تا کنون خود که بطورمعمول هم با دشواری و بحران همراه بوده است نیست. در دوره های بحران همواره رژیم با بستن کمربندخود توانسته است تا حدی بحران را کنترل کند. مثلا وقتی تصمیم گرفتند که پس از دوره انبساطی خاتمی وارددوره قبض بشوند و غنی سازی را شروع کنند، احمدی نژاد را حتی بزورقلب بیرون کشیدند که مترادف بود با نیازدوره انقباض و یکست سازی قدرت. با این همه باید اضافه کرد که گرچه این دوره های متناوب قبلا هم وجود داشته اند، اما آن چه که این دور از ورودبه چرخه قبض را دشوارتر و بسیار ویرانگر و سرنوشت ساز کرده است دو عامل ورودشکاف بین حاکمیت و جامعه به سطح کیفیتا تازه از یکسو، و فعال شدن بیش از پیش فشارهای جهانی (آمریکا) از سوی دیگر است.

در دوره های انقباضی گذشته، از یک طرف چنین سطح شکافی بین مردم و رژیم وجود نداشته است و از طرف دیگرعامل خارجی هم تا این اندازه و به شکل عجیب و غریبی مصمم به اعمال فشارحداکثری توسط یک ابرقدرت که اولویت نخست امنیتی خود را به درهم شکستن توان اقتصادی و سیاسی و بستن تمامی راه های گریزرتیم متمرکزکرده است،

وجود نداشت. و نژولائی کردن ایران سیاستی است که آشکارا دنبال می شود. در چنین وضعیتی است که یک دو راهی بزرگ در برابر رژیم دهان باز کرده است و انتخاب هر کدام ریسک ها، الزامات و پی آمدهای خود را دارد و به شکل پارادوکسیکال هم عمل می کند. در چنین بسترطوفانی بود که استعفای ظریف-پست و گزینشی که معمولا باید حمایت خامنه ای را نیز با خودداشت باشد چه بسا خبر از وقوع محتمل موج های بزرگی بدهد که استعفای او ممکن بود موجب انگیزش موج های بعدی هم بشود و حتی گریبان خود روحانی را نیز در بر بگیرد و عملا به رفراندومی علیه سیاستی تبدیل شود که خامنه ای و جناح تندرو در آن راستا حرکت می کنند.

خلاصه آن که رژیم در برابر ضرورت گزینشی مهم و سرنوشت ساز قرار گرفته است. و این در حالی است که انتخاب هردو گزینش چه روی کردانساد و یکدست سازی چه سیاست انبساطی با ریسک های بالا و غیرقابل پیش بینی مواجه است. وضعیت بینابین و فرسایشی کنونی هم به دلیل شتاب و ابعاد بحران ها و پاسخ هائی که می طلبد قابل دوام نیست و بهمین دلیل با یک وضعیت متناقض و شگنگندی مواجهیم.

گرچه جناح اصلی و هسته اصلی قدرت در اساس براساس منافع و سرشت و نیازحیاتی اش برای حفظ قدرت، از یکسو ناگزیر و نیازمنداست که رویکردانقباضی پیش بگیرد (و در حقیقت بدرجاتی در پیش گرفته است)، اما از سوی دیگر این واقعیت دارد که در توان اجراء و پیشبرد آن با چالش های بزرگی مواجه است که بهمان اندازه و حتی می توان گفت بیشتر از سیاست انبساطی برایش خطرناک است. درحقیقت ورودبه دوره قبض کامل و انطباق شکل و محتوا (بخش انتخابی و انتصابی) و یکدست کردن کل سیستم به یک معنی زدن تیرخلاف به خود به خوداست. رژیم اگر توانست از بحران ۸۸ جان سالم ببرد به دلیل آن که بود معتمدین نظام مثل موسوی و کروبی ها هژمونی جنبش را بدست داشتند. ضمن آن که دوره احمدی نژاد به عنوان برکشیده خامنه ای و سپاه و تندروها با بزرگترین درآمدنفتی همراه بود. با این همه ۸ ماه کنترل تهران از دستشان خارج شد... اما اکنون در وضعیتی به مراتب وخیم تر هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ مردمی که اکثریت بزرگ آن دیگر از نظام عبورکرده اند و البته هم چنین فشارهای بین المللی مواجه است. دقیقا در چنین بزنگاهی از بحران بود که استعفای ظریف نشان داد که ورودبه دوره قبض با چه دشواری هائی مواجه است... حتی بازگشت مجددوی به سرکارش نیز نمی تواند امکان کنترل این بحران را بدلیل زمنیه های عینی روبه گسترش خود فراهم

سازد. این که در میانه چنین پارادوکسی نفس گیرد، نهایتاً رژیم چه گزینه های را انتخاب نهائی کند خود بدلیل کشاکش صف ارائی ها بسیار دشوار است. تصویب پالمرمو توسط نظام که خود یکی از مصادیق مهم چنین گزینشی است خود یکی از نشانه هاست که کفه جهت گیری باین یا به آن سو را تقویت می کند. در حقیقت خامنه ای و دولت بر عواقب رد این لوایح بخوبی آگاهند و بنظر می رسد که خامنه ای گرچه بظاهر اختیار تصمیم گیری آن را به تشخیص مصلحت سپرده است، و اکثریت آن نیز مخالف آن هستند، اما شاید بعید باشد که نهایتاً اجازه دهد که این لایحه رد بشود. چرا که در این صورت ممکن است بشکل دومینو وارد بحران ها فروبریزند و فشارهای داخلی و بین المللی رژیم را به مسیرانزوای بسیار شکننده ای سوق دهد. اما در عین حال او بی میل هم نیست که تصویب آن را بدون امتیازگیری و زهرچشم گرفتن از اروپا و قدرت های دیگر عملی کند. چرا که وی خوب می داند که در مسیر باخت قراردادارند و در گام و گام های بعدی باید جام زهردوم و مهمی دیگری را که همان برجام موشکی* باشد که قاسم سلیمانی هم نسبت به آن هشدار داده است بیاشامند. هم چنین باید به آن، این واقعیت را نیز افزود که خامنه ای خوب می داند که با دادن امتیازی به اروپا و به دولت و حامیان گشایش دیپلماسی برای ایجاد بالانس باید جلوی آن ها بویژه در عرص های داخل سنگ بیاندازد: یگ گام به جلو و دو گام به عقب! خوب! چنین سرنوشتی به همان سرنوشت سیزیف می ماند که به خشم خدایان دچار گشت و برای همیشه محکوم شد به حمل آن بار طاقت فرسا از دامنه به قله و بالعکس. با این تفاوت بزرگ که اگر نیروی جادویی سیزیف تحلیل نمی رفت، اما توان رژیم با سرعت تصاعدی سیرنزولی دارد. حتی دیگر زورموشک های ماهواره پرتاب کنش نیز قادر نیستند از جوزمین عبورکنند!.

تقی روزبه ۲۸ فوریه ۲۰۱۹

*- وقتی حرکت برلبه تیغ، تبدیل به پیش ریشه های برجام دوم می شود

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/01/blog-post_27.html#more